

آسید کمال فراشباشی، ریش سفید بهارستان

سید محمد حسین مرعشی

نخستین شماره سالنامه امیرکبیر، در سال ۱۳۳۴، زیر نظر مهدی سهیلی، در ۲۸۳ صفحه، همراه با یک تقویم بغلی، در چاپخانه پیروز به چاپ رسید. این سالنامه - به نوشته خودش - شامل گزارش یکساله کشور است و دارای مقاله‌هایی اجتماعی، اقتصادی، علمی، ادبی، هنری، تاریخی، خانه‌داری، بهداشتی، فنی و تفریحی است.

مندجات این سالنامه در دو قسمت تنظیم شده است: قسمت اول، با بیش از ۱۱۰ صفحه، دارای پنج مقاله است: تهنیت‌ها و توصیه‌های سال نو، گزارشی درباره مؤسسه مطبوعاتی امیرکبیر و بنیان‌گذار آن و سپس خلاصه‌ای از زندگی میرزا تقی‌خان. در انتهای این مقاله سردبیر به بهانه شرح احوال، مردم ایران را مورد خطاب قرار داده: «گاهی خداوند از میان یک ملت، یکی را برمی‌انگیزد و مهار امور آن ملت را در دست آن مرد مصلح و اصلاح‌طلب می‌سپارد، این برگزیده الهی، موجودیت خود را وقف سعادت و ترقی آن ملت می‌کند و آن ملت، قدر خدمات او را درک نمی‌کنند و فداکاری او را نمی‌فهمند و خودشان را بیچاره و بدبخت می‌کنند».

به نظر می‌رسد، نویسنده به دکتر مصدق اشاره دارد که یک سال و اندی پیش از چاپ سالنامه، با کودتا کنار گذاشته شده بود.

وقایع مهم کشور، از اول اسفند ۱۳۳۲ تا پایان بهمن ۱۳۳۳، با ۹۰ صفحه، مفصل‌ترین مقاله سالنامه را شامل می‌شود. وقایع مهم جهان نیز، در ادامه، چند صفحه‌ای را پر کرده است.

اما قسمت دوم، با حدود ۳۰۰ صفحه، نزدیک به ۹۰ مقاله، یک کشکول واقعی است. مقاله‌هایی از روش‌های خانه‌داری گرفته تا بحث در فلسفه حقوق. در این موضوع‌ها، نوگرایی و تظاهر به آن - که از ویژگی‌های ایران پس از مشروطه است - از هم قابل تفکیک نیست: توصیه‌های علمی و توجه به فن‌آوری، با تظاهر به ابتلا به مشکلات غربی و یافتن راه حل برای آنها، در هم آمیخته است.

در مجموع، مقاله‌ها جنبه سرگرمی و تفریح دارد، اما در لابلای مقاله‌ها نیز گاه می‌توان شعارهای ضد سرمایه‌داری توده‌ای را مشاهده کرد: یک راه نو ظهور مبارزه با مفت‌خورها.

اما جالب‌ترین این مقاله‌ها، «درد دل‌های آقا سید کمال» است؛ آقا سید کمال فراش‌باشی، کارمند قدیمی مجلس که وظیفه‌اش زدن زنگ رسمیت یافتن جلسات مجلس شورای ملی، خبر کردن نمایندگان، «بیرون ریختن» مزاحمان از محیط مجلس، طوری که «نهد لنگه ارسی، توی مجلس بماند» و کارهای دیگر بوده است.

خواننده، ضمن خواندن مقاله درمی‌یابد که با وجود کودتای نظامی، کسی زهر مقاله را نگرفته است. این سالنامه سال‌های بعد نیز منتشر شده است.

برای راحت‌تر خوانده شدن مقاله، رسم الخط آن را تغییر داده‌ایم.

درد دل‌های آقا سید کمال

مردی که ۴۹ سال است زنگ مجلس را به صدا در می‌آورد!

آقا سید کمال خاطرات خوش و ناخوش خود را از وقایع برجسته ۴۹ سال مشروطیت ایران شرح می‌دهد.

این آقا سید کمال، کارمند قدیمی مجلس که امروز هفتاد و هشتمین سال عمر را طی می‌کند، همه ریش خود را در چهار دیواری مجلس سفید کرده و به همین جهت قبای «ریش سفید بهارستان» الحاق به قامت او برآورده است. بیست و نه ساله بود که به قول خودش جنون مشروطه به کله‌اش زد و دنبال مرحوم صدرالعلماء راه افتاد و مثل سایر هم مسلک‌ها، آن قدر مشروطه مشروطه گفت که بالاخره مظفرالدین شاه از رو رفت و پای قانون مشروطیت را صحنه گذاشت و اتفاقاً اولین کسی که به مشروطه رسید، همین آقا سید کمال بود که قبل از همه حقوق بگیر مجلس شد.

آن دوره‌ها، مجلس تشریفات و دنگ و فنگ حالا را نداشت، مثل تعزیه یک طناب می‌کشیدند، و کلا روی زمین می‌نشستند و تماشاچیها دور طناب می‌ایستادند و مرحوم احتشام‌السلطنه رئیس مجلس هم قبل از آنکه روی قالیچه مخصوص خودش بنشیند با اشاره چشم و ابرو به سید کمال دستور می‌داد زنگ رسمیت جلسه را بزند.

این زنگ زدن هم برای سید کمال تخصصی شده و با کاردانی و زیرکی مخصوصی که دارد همواره عصای دست رؤسای مجلس‌ها بوده و چه بسیار اتفاق افتاده که موقع شناسی او از وقوع حوادث مهم سیاسی

جولوگیری کرده است. به همین دلیل، قانون مخصوصی از مجلس گذشته است که سید کمال هیچوقت باز نشسته نشود، مثلاً موقعی که عده‌ای از «مردم شرافتمند» تهران به طرفداری سردار سپه، به محوطه بهارستان ریختند و به وکلای مخالف سردار سپه فحاشی کردند. مؤتمن‌الملک رئیس مجلس از این جریان خیلی عصبانی شد و به سید کمال دستور داد فوراً زنگ بزند و نمایندگان را خبر کند تا تکلیف سردار سپه را روشن نمایند.

ولی سید کمال که می‌دانست این دستور از روی عصبانیت صادر شده، آن قدر این پا و این دست و آن دست کرد تا سردار سپه به هر زبانی بود مؤتمن‌الملک را از خر شیطان پائین آورد. شاید اگر آن روز سید کمال در زنگ زدن عجله می‌کرد مسیر سیاست ایران به کلی تغییر جهت می‌داد.

چه بسیار صحنه‌های خونین و فراز و نشیب‌ها و دوز و کلک‌های سیاسی که این پیرمرد ۷۸ ساله، پس از نیم‌قرن خدمت، در چهار دیواری بهارستان با دو تا چشم خود دیده است. بنابراین، باور بفرمایید از دهان این مرد، مردی که بارها به چشم خود دیده زبان سرخ چه سرهای سبز را به باد داده، حرف بیرون کشیدن کار حضرت فیل است!

با این حال، به هر زحمتی بود ما توانستیم از دهان این مرد عجیب حرف بیرون بکشیم و نظر او را درباره مجلس‌ها و مجلس‌نشین‌ها بدست آوریم و البته تصدیق می‌کنید نظریه سید کمال، علاوه بر عمقی که دارد، کاملاً طبیعی و بی‌غرضانه است.

وقتی که عقیده سید کمال را درباره بهترین رئیس مجلس پرسیدم، بی‌تأمل پاسخ داد: بهترین رئیس مجلسی که مثل او نیامد و نخواهد آمد مرحوم مؤتمن‌الملک بود. خدا رحمتش کند! آدم با جریزه‌ای بود. سردار سپه با آن همه قدرتش جلوی تشر مؤتمن‌الملک مثل بید می‌لرزید، چون چیزی بارش نبود و مردم او را دوست داشتند.

از سید کمال پرسیدم: به عقیده شما بهترین دوره‌های مجلس کدام دوره بوده؟ گفت: باز هم همان دوره‌هایی که مؤتمن‌الملک رئیس‌اش بود.

نظر او را درباره ورزیده‌ترین و کیل مجلس سؤال کردم، جواب داد: بهترین و کارکشته‌ترین و شجاعترین و کلا، مرحوم مدرس بود. یک همچو نره شیری دیگه این تو ندیدم. یادم میاد سردار سپه می‌خواست روز عید شاه بشه. اعتبارنامه‌ها را خواستند زود زود، چهار پنج روز به عید مانده تصویب کنند که مجلس رسمی بشه و کار خودشو بکنه. وقتی که گزارش شعبه اول مربوطه به نمایندگی مشیرالدوله مطرح شد مدرس زد روی دسته صندلی و با لهجه اصفهانی گفت: مخالفم، مخالفم آقا. بعد با اعتبارنامه‌های پنج شعبه دیگر هم مخالفت کرد. حتی موقعی که اعتبارنامه مؤتمن‌الملک مطرح شد گفت: با این هم مخالفم. سپس نوبت به طرح اعتبارنامه خودش رسید، باز هم زد روی دسته صندلی و در میان تعجب عمومی فریاد زد: با اعتبارنامه مدرس هم مخالفم مخالفم! و بالاخره با این مانور پارلمانی مجلس را فلج کرد.

سید کمال ادامه داد: البته آن روز حائری‌زاده هم بود، پدر بقایی، میرزا شهاب هم بود. خدا رحمتش کند! چه آدم نازینی بود.

عقیده سید کمال را درباره مؤثرترین و کلایی که دیده است، پرسیدم، کمی توی فکر رفت بعد جواب داد: مدرس، مشیرالدوله، حاج امام جمعه خویی، دکتر مصدق، مستوفی الممالک و همین سردار فاخر خودمون از مؤثرترین و کلایی هستند که حالا یادمه جونم، گرفتاری زندگی کجا برای آدم هوش و حواس باقی می گذاره. یادم میاد ما آن وقتها فقط ماهی یازده تومن از مرحوم معاضدالسلطنه کارپرداز مجلس، موجب می گرفتیم، بعد هم ارباب کیخسرو اومد. غرض اینه، ما با این یازده تومن همه کار می کردیم، اما حالا من به اصطلاح رتبه نه هستم. حقوق رتبه نه و اضافه کار هم می گیرم، اما به هیچ جایم نمیرسه. فکر می کنم اون بیچارههایی که رتبه هیچ هستند چه می کنند شب همین جشن مشروطیت، خدا به سر شاهده رغبت نکردم ببایم تماشا کنم. آخه چی رو تماشا کنم؟ مردم تو کوه و صحرا گشنه و تشنه خوابیدن، ما ببایم شربت بخوریم!

از آقا سید کمال پرسیدم به عقیده شما بهترین ناطق مجلس که بوده؟ بدون تفکر گفت: حاج آقا شیرازی ناطق غریبی بود. سر توپ بستن امام رضا، هنگامه کرد. توی مجلس چادر زد و روضه خوند و اشک از چشم صغیر و کبیر گرفت. اصلاً آن وقتها که علما اینجا بودند، مجلس رونق دیگری داشت. به عقیده من تمام این قانونها که از مجلس می گذرد خلاف قانون است. یادم میاد آن وقتها و کلا صنفی بودند، مشهدی باقر بقال، حاج محمد حسن کلاه دوز، حاج محمد حسین رزّاز از و کلای زبر و زرنگ مجلس بودند. همین حکیم الملک و تقی زاده هم بودند، اما هنوز پشت لبشون سبز نشده بود. قانون اساسی را اینها نوشتند، دادند به مظفرالدین شاه، او هم آن را فرستاد به نجف که علمای اعلام تصویب کنند و انتظار داشت که از طرف علما مخالفت بشود، ولی برخلاف انتظار شاه، همه آن را امضاء کردند. در تهران هم علما اظهار نظر کردند و به پیشنهاد مرحوم شیخ قرار شد در هر دوره، حتماً از بین ۲۰ نفر علمای طراز اول، به حکم قرعه، پنج نفر به مجلس بروند و توی قانون اساسی هم نوشته شد، ولی فقط یکی دو دوره این قانون اجرا شد، بعد ببخودی به هم خورد، حالا حسابش را بخوای هیچ کدام از کارهای مجلس قانونیت ندارد. بعد از حاج آقا شیرازی، به عقیده من، دادگر و مؤید احمدی و اعتمادالدوله از ناطقهای خوب بودند و همین سید حائری زاده هم خوب نطق می کند. آقا شمس هم تازگیها راه افتاده.

درباره مهیجترین جلسات مجلس سید کمال گفت: به عقیده من، همان وقتی بود که سردار سپه با یک عده مردهای ناشناس آمد مجلس، می خواست جمهوری بکند و مؤتمن الملک دستور داد مردم را بیرون ریختم. درست یادم است نهصد لنگه ارسی توی مجلس پیدا کردیم.

پرسیدم پر شورشورترین دورههای مجلس کدام است؟ جواب داد: همین دورههای اخیر. آن وقتها کی این وحشی بازیها بود؟

از آقا سید کمال سؤال کردم: به عقیده شما کدام نخست وزیر بیش از سایرین رگ خواب و کلا را در دست داشت؟ گفت: مشیرالدوله و مستوفی الممالک. این استعفا می داد اون رئیس الوزرا می شد. اون استعفا می داد این می شد. خلاصه همین که حس می کردند زمینه مساعد نیست، خودشون کنار می رفتند و خوب درسشان را حاضر بودند، مردم هم رضایت داشتند.